

ارتباط میان “تن فروشی” و ساختار فکری “حکومت اسلامی”

نیلوفر بیضایی

همگان و بخصوص آقایان ، از دمکرات تا غیر دمکرات ، از چپ تا راست ، از مذهبی تا غیر مذهبی می دانند که در زمان حکومت پهلوی محله ای در تهران وجود داشت که آن را “شهر نو” می خواندند. بسیاری اولین تماس جنسی دوران بلوغ خود را با جنس مخالف در همانجا تجربه کرده اند و مایه ی سرفرازی (!) پدران خویش شده اند، بسیاری پس از نشستهای شبانه ی مردانه لذت ارضاء آخر شب را در آن تجربه کرده اند ...

پس از انقلاب ، یکی از اولین اکسیونهای جمعی ملتی که مدعی پرچمداری “اخلاقمداری” به یمن “اسلام عزیز” بود و پیش از همه ، مشتریان دیروز و تا چندی پیش ، به “شهر نو” حمله بردند ، آن را به آتش کشیدند و بسیاری از زنان تن فروش ساکن شهرنو در میان شعله های آتش و در واپسین دم زندگی، چشم در چشم مشتریان دیروز و آتش افروزان امروز سوختند و نیست شدند. ذهنیتی که در پس این اکسیونها عمل می کرد، همانا از بین بردن “فساد” بود که نمونه های دیگر آن را در به آتش کشیدن سینما رکس آبادان و سپس بسته شدن دانشگاهها تحت عنوان “انقلاب فرهنگی” و بسیاری نمونه های دیگر شاهد بودیم.

زنان “شهر نو” چه کسانی بودند؟ می دانیم و اگر هم ندانیم، می توانیم تحقیق کنیم و بفهمیم که اکثر این زنان از خانواده های تنگدست می آمدند که بدلیل فقر مادی و فکری ، امکان ایجاد شرایطی مناسب برای پیشرفت و آموزش فرزندان دختر و پسر خود نداشتند. اگر پسران این خانواده ها به “قداره کشان” و “متجاوزین” محله ها بدل می شدند، دختران نیز بناچار به “تن فروشی” تن می دادند. پاسخ این سوال را که چرا “تن فروشی” در این مطلب خواهیم یافت ، اما پیش از آن ناچارم به یادآوری چند نکته که در شکل گیری پاسخ نهایی نقش مهمی دارند ، بپردازم.

حکومت اسلامی بنام دفاع از ناموس مردم ، حجاب را اجباری کرد و قوانین ضد زن خود را که همه برآیند این پیشزمینه ذهنی بودند که “زن” موجودی است “فخته گر” و باید کنترل شود، یکی پس از دیگری به کرسی نشاند. این روال تا همین امروز نیز ادامه دارد و با توجیه دفاع از ناموس و حمایت از زنان در مقابل مزاحمین، کماکان در جامعه ی ایران عمل می کند. برای مثال از حضور زنان در مسابقات ورزشی جلوگیری می کنند به این بهانه که ممکن است مردها مزاحم آنها بشوند و مثالهای بیشماری از این دست. بعبارت دیگر آنها به این بهانه که “زنان جذابند و در مردان میل جنسی ایجاد می کنند” و بجای درمان بیماری جنسی-ذهنی خود و دیگر هموعانشان که هر پدیده ای را از این جنبه قضاوت می کند، زنان را محدود می کنند. این ذهنیت و این نوع نگاه به جنس مخالف ، نگاه بیماران جنسی و متجاوزین به زنان است. در این ذهنیت ، هر زنی که رفتارش با چارچوبهای تعیین شده و محدود کننده همخوانی نداشته باشد، “فاحشه” محسوب می شود. برای مثال ، زنی که هنگام صحبت با مرد نامحرم ، به او مستقیم نگاه کند ، زنی که مانند تنگ پوشد و آرایش کند، زنی که بلند بخندد یا شوخی کند ، زنی که دوست پسر داشته باشد ... ،

اینگونه تعریف می شود که دارد چراغ سبز برای رابطه ی جنسی به طرف مقابل نشان می دهد و از این منظر یک “فاحشه” است. این نگاه دارای یک بعد همگانی نیز هست که از گستره ی مذهبیون دو آتشه بسیار فراتر می رود و در میان بسیاری از ایرانیان بظاهر مدرن نیز جای دارد.

باز گردیم به موضوع اصلی این بحث ، یعنی پدیده ای بنام “فحشاء” و “تن فروشی” و به بررسی علل گستردگی این پدیده در “ایران اسلامی”، یعنی درست در جامعه ای که حکومت فعلی اش با ادعای “ریشه کن ساختن فساد” و با پرچمداری حفاظت از “اخلاقیات” مشروعت یافت.

اگر در زمان شاه “شهر نو” بعنوان یک محله ی مشخص وجود داشت ، امروز زنان “تن فروش” در تمامی محله ها و نقاط تهران حضور دارند. چرا؟ بعبارت دیگر آیا زنان “داوطلبانه” به تن فروشی روی می آورند؟

“فحشاء” پدیده ای است که در تمام نقاط جهان وجود دارد، اما میزان گستردگی آن در جوامع به چند عامل اصلی بازمی گردد: 1. ساختارهای فکری و فرهنگی جوامع در نگاه به زن 2. میزان علنی شدن آمارهای مربوط به تجاوز جنسی به کودکان از سوی نزدیکان و خویشاوندان. 3. میزان حقوق قانونی زنان 4. میزان فقر در جامعه پیش از پرداختن به این علل لازم می بینم “تن فروشی” را تعریف کنم. “تن فروشی” یعنی ایجاد رابطه ی موقت جنسی با کسی که برای این رابطه پول می پردازد و به قصد ارضاء جنسی او. بعبارت دیگر ملاک اصلی در رابطه میان کسی که جسم خود را در ازای پول در خدمت کسی قرار می دهد، ارضاء نیاز جنسی خریدار است.

در این نوشته از این پیش فرض مورد توافق تمامی مدافعین حقوق بشر و تمامی زنانی که سالها عمر خود را در راه پیشبرد حقوق زنان گذاشته اند ، حرکت می شود که هیچ زنی (یا دقیقتر بگوییم 99 درصد یا اکثریت زنان) داوطلبانه بدن فروشی نمی کند. در اینجا منظور از “داوطلب” بودن ، انتخاب آزادانه ی تن فروشی بعنوان یک شغل از میان مشاغل و رضایت از آن است. تحقیقات روانشناسان نشان می دهد که پیش شرط ایجاد رابطه ی جنسی برای اکثر زنان، وجود یک پیوند عاطفی است ، در حالیکه برای اکثر مردان وجود رابطه ی عاطفی، الزاماً شرط لازمه برای ایجاد رابطه ی جنسی

نیست. یکی از دلایل این امر، فیزیکی است و دیگری روانی. پس تن دادن به یک رابطه ی مکانیکی برای بسیاری از مردان ساده تر است تا برای زنان .
می پردازیم به تگ تگ موارد برشمرده در بالا :

1 . ساختارهای فکری و فرهنگی جوامع در نگاه به زن : جامعه ی ما جامعه ای است که بدلائل تاریخی و در نتیجه بلحاظ ساختاری بر پایه ی دو نگرش “غالب” و “مغلوب” پایه گذاری شده است . این ساختار ، از کوچکترین و در عین حال نهادین ترین عرصه ی اجتماع ، یعنی خانواده آغاز می شود و به سطوح دیگر جامعه (مدرسه ، محیط کار ، حکومت) بسط پیدا می کند. شکل خانواده در جامعه ی ما نشان از یک هیبرارشی تثبیت شده دارد: پدر در راس خانواده ، مادر بعنوان زیر دست پدر و فرادست فرزندان و بالاخره فرزندان بعنوان زیر دستان پدر در وهله ی اول و مادر بعنوان نماینده یی . این پدر نیز خود بگونه ای نماینده یی “قادر مطلق” . بررسی مفصل این مورد را به جامعه شناسان و روانشناسانی که جرات کنند بدون هراس از تکفیر ، زمانی بی پرده تحلیل کنند ، وامی گذاریم ، اما آنچه برای این بحث جالب است را بعنوان یک مورد از آن خارج می کنیم. دست درازی جسمی چه برای ابراز محبت و چه برای ابراز خشونت به کودک . در تفکر انسان ایرانی “حق بر بدن خویش” از آغاز تولد ، احمقانه بنظر می آید. از این منظر، پدری که فرزندش را دوست دارد ، هر وقت خواست می تواند او را بغل کند و ببوسد و وقتی هم عصبانی شد ، حق مجازات بدنی فرزند را دارد . این ذهنیت در بسیاری از ما وجود دارد و حتی آن را به دیگر افراد خانواده نیز بسط می دهیم . در این میان ، کودک بیچاره که شاید اصلا نخواهد هر از راه رسیده ی بزرگسالی او را در آغوش بکشد و ببوسد و یا اگر محبتش “گل” کرد یک در گوشی هم به او بزند که مثلا “پدر سوخته، چقدر بزرگ شده ای!” و یا شوخیهای احمقانه ای و غالبا فیزیکی از این دست، هیچ حقی ندارد. اگر هم خود را کنار بکشد یا ابراز نارضايتی کند ، یا فحش می خورد و یا بدون اعتنا به حسهای او ، هر کس کار خود می کند.

نقش مادر چیست؟ که به فرزند دخترش یاد بدهد، مانند خدمتگزار برای پدر و برادر چای بیاورد ، غذایشان بدهد و در یک کلام وظایف “زنانه” را انجام دهد. در این مسیر هیچکس به حسهای نهانی دخترکی که تربیت می شود تا در “خدمت” جنس مخالف باشد و نیازهای او را برآورده سازد فکر نمی کند. آیا این دختر محکوم به تکرار سرنوشت مادری است که عمری در خدمت پدر و برادر بوده و محکوم به هم خوابگی با همسر ، هر وقت او اراده کرد و محکوم به نفهمیدن اینکه رابطه ی جنسی، یک رابطه ی دو طرفه است برای ارضاء هر دو طرف و نه فقط مرد.

نتیجه ی چنین شکل بیمارگونه ای از خانواده، آنگونه که به مفهوم سنتی آن در جامعه ی ما فهمیده می شود، تقویت قدرت فیزیکی و روانی مردان خانواده است بر زنان و کودکانی که هیچ حقی بر جسم و روان خویش ندارند .

2. میزان علنی شدن آمار تجاوز جنسی به کودکان از سوی نزدیکان و خویشاوندان : در چنین شرایطی که بدان اشاره کردیم ، سوء استفاده ی جنسی از کودکان و بخصوص دختران در سنین کودکی ، امری است بسیار فراگیر که هر چند در ایران در مورد آن شدیداً سکوت می شود، اما در ابعاد وحشتناکی در زندگی روزمره ی این کودکان نقش اساسی بازی می کند. به دوستانی که احتمالاً غرور “میهن پرستی شان” در اینجا غلیان کند و بخواهند ما را به آمار تجاوز به کودکان در اروپا حواله دهند ، در همینجا تذکر می دهیم که در اروپا سالهاست که بطور علنی درباره ی این مورد صحبت و بحث می شود ، آمار داده می شود، از کودکان قربانی حمایت می شود، تجاوز کننده چه پدر باشد چه عمو و دایی ، به زندان می افتد و اینکه آری ، وجود دمکراسی الزاما چنین انحرافات را از بین نمی برد، اما با مجازات متجاوزین و با حمایت از حقوق کودک ، از طریق آموزش به کودکان در “ته” گفتن به آنکه به آنها دست دراز می کند ، در برسمیت شمردن “حق انسان بر بدن خویش” و مجازات کسانی که این حق را برسمیت نمی شناسند، با قانونگذاری دمکراتیک و قابل مجازات دانستن “تجاوز در زندگی زناشویی” با ایجاد امکان روان درمانی برای مسیبین و همچنین ایجاد امکان تریابی برای زنان و کودکانی که با تجاوز به جسمشان ، روحشان زخم خورده است ، زخمی ابدی و تا پایان عمر ، در مقابل این تجاوزات می ایستند. و مهمتر اینکه هر چه در جامعه ای میزان خشونت نسبت به زنان بالاتر باشد، بهمان نسبت نیز سوء استفاده ی جنسی از کودکان و تجاوز به زنان بعنوان ابزار اعمال قدرت که از ارضاء نیاز جنسی نیز نقش اساسی تری بازی می کند ، بیشتر است. اما وای بر ملتی که اینها را ببینند و از ترس در موردش سکوت کند و باز وای تر بر ملتی که حکومت وقتش به این تجاوزات و به این حق مطلقه ی نمایندگان “قادر مطلق” اینهمه حقوق قانونی بدهد و از قربانیان آنها کلیه ی حقوق قانونی را بگیرد. و وای بروزی که در ایرانی آزاد ، آمارهای واقعی از موارد تجاوز به دخترکان و زنان بیرون آید و شرم بر ملتی که حتی در جگ گفتن و مزاح روزانه خود نیز پدیده ی “تجاوز به کودک” را امری بسیار طبیعی به حساب می آورد و از پایین تنه ی “زنان و فرزندان” مایه می گذارد . وای بر ملتی که حکومتش دختر 9 ساله (یا 13 ساله فرقی نمی کند) را ، یعنی کودکی را که هنوز بدن خود را نمی شناسد و نمی داند چه بر سرش خواهد آمد و هنوز بلوغ عقلی برای تصمیم گیری در مورد زندگی خویش ندارد، آماده ی ازدواج می داند. و این چیزی نیست جز برسمیت شناختن “حق تجاوز به کودک” .

3 میزان حقوق قانونی زنان : باز می گویم که هیچ زنی (منظور اکثریت زنان است) داوطلبانه به یک رابطه ی نابرابر که نتیجه اش ارضای نیاز جنسی جنس مقابل و تحقیر جسم و روح خود اوست ، تن نمی دهد . این ادعا که گستردگی فحشا در ایران را صرفاً یک پدیده ی فرهنگی می بیند و بدین ترتیب نقش حکومت اسلامی را در ایجاد شرایط مساعد

قانونی و حقوقی برای متجاوزین و خریداران بی‌شمار بدنهای زانی که طبق آمار موجود جهانی بیشترین علل روی آوردن آنها به فحشاء، فقر از یکسو و مورد تجاوز قرار گرفتن در کودکی و بی ارزش شمردن جسمشان از سوی دیگر است، نادیده می‌گیرد، در صادقاته ترین شکلش می‌تواند بی اطلاعی باشد و در ناصداقانه ترین آن مقصر شمردن خود این زنان و تطهیر این حکومت. وقتی در قوانین حاکم بر جامعه ای همانگونه که در بالا اشاره کردیم، مردان حق ازدواج با کودکان دختر را داشته باشند، وقتی مردان حق داشتن چهار زن و تعداد نامحدودی «صیغه» داشته باشند (صیغه چیست جز نام دیگر فحشا)، وقتی هر حرکت زنان منوط به اجازه ی مردان است، وقتی بدین ترتیب و بطور قانونی، زنان فقط به مثابه ابزاری برای ارضاء نیازهای مردان دیده می‌شوند، آیا روی آوردن به فحشا بعنوان تنها امکان برای سیر کردن شکم خود و فرزندان، و در تنها عرصه ای که در وجود زن نفعی برای جامعه دیده می‌شود، راه دیگری برای بسیاری از این زنان باقی می‌ماند؟ در جامعه ای که آخوند در رأس قدرت نشسته و اگر برای رفع مشکلی به او رجوع کنی و زن هم باشی، تنها راه رفع مشکل را به صیغه ی او در آمدن می‌داند، در جامعه ای که خرید و فروش دخترکان دبستانی و دختران جوانش، امری روزمره شده است، در جامعه ای سر نخ بسیاری از محافل خرید و فروش دختران به مقامات حکومتی اش باز می‌گردد، در جامعه ای که ناامیدی، نسل جوانش را بسوی اعتیاد سوق داده و توزیع مواد مخدرش نیز سر نخ دولتی دارد، در جامعه ای که دخترانش از وحشت کتک و خشونت از خانه فرار می‌کنند و تنها «پناه دهندگان» جاکشان رسمی و نیمه رسمی اند، آیا می‌شود نقش حکومت و آنهم حکومتی اینچنین فاسد را منکر شد؟

آقایان مدافع «صیغه» که خود را غیر اسلامی نیز می‌دانند، آیا میدانند که معنای عملی صیغه، یعنی ازدواج موقت که می‌تواند یکساعت یا یک روز یا یک ماه بطول انجامد، همانا بدن فروشی زن است به مردی که در مقابل برای مدت ازدواج نسبت به وی تعهد مالی دارد؟

در چنین جامعه ای آیا واقعا طرحی تحت عنوان «خانه ی عفاف» می‌تواند این بلای خانمانسوز و زخمهای بر جان و روان زنان و دخترکان خردسال را تسلی بخشد. داد خود به کجا برند؟ زمانیکه سر نخ خرید و فروش دختران پرورشگاهی در کرج در دست مقام دولتی یافته می‌شود و وی بی سرو صدا تیرئه می‌شود، زمانیکه در مصاحبه های زنان تن فروش شاهدیم که بیشترین مراجعینشان، «قانونگذاران» مملکتند، آیا اصلا مقام صالحی وجود دارد که به داد این زنان برسد؟ قوانینی که همه و همه جامعه را به اینجا رانده که اکنون شاهد آنیم. و وی بر کسانی که بدون پرداختن به ریشه ها و علل در عوامفریبی و دفاع از طرحهای «انساندوستانه ی» نمایندگان قرون وسطا از یکدیگر پبشی می‌گیرند.

4. یکی از مهمترین و ریشه ای ترین فحشاء فقر است. بهمین دلیل نیز در فقیرترین کشورها و در کشورهایی که تقسیم ثروت ناعادلانه انجام می‌شود فحشاء نیز بمیزان گسترده تری در جامعه رواج دارد. این ادعا که در جوامع مدرن غربی و در کشورهای ثروتمند نیز فحشاء وجود دارد، هر چند در اساس غلط نیست، اما آنجا که در توجیه وضع موجود در ایران و یا برای مقایسه ی ایران و اروپا بکار می‌رود، ناچارم یادآوری کنم که مقایسه ی مشکلات ناشی از حکومتگری و فساد ریشه دار قرون وسطایی حاکم بر ایران با ابعاد مشکلات جوامعی که در قرن بیست و یکم زندگی می‌کنند و اساس اندیشه شان بر این پایه نهاده شده که «حرمت انسان غیر قابل تعرض است»، کمی تعجب برانگیز است و نشاندهنده ی بی منطقی اساس بحث مدعیان «منطق گرایی» از نوع ایرانی اش. از آنجا که من هم نمی‌خواهم در این بحث به دام چنین نگرشی بی‌فتم، از وارد شدن به این نوع مقایسه های بی اساس در اینجا خودداری می‌کنم و به «ایران اسلامی» می‌پردازم. اگر در زمان شاه بیشترین درصد «تن فروشی» در میان اقشار پایینی جامعه وجود داشت که بدلیل تقسیم ناعادلانه ی ثروت، از کلیه ی مزایای اجتماعی و فرهنگی نیز محروم بودند، امروز به اقشار دیگر نیز راه پیدا کرده است. در جمهوری اسلامی سالهاست که شاهد آنیم که این تضادها و این بیعدالتی در تقسیم ثروت بدانجا رسیده که طبقه میانی، یعنی قشر عظیمی تشکیل شده از کارمندان، معلمان... از بین رفته است و جامعه رسما به دو طبقه ی فقیر و ثروتمند تقسیم شده است. بخش عظیمی از طبقه ی متوسط پیشین امروز فقیر محسوب می‌شود و در عین حال، طبقه ی ثروتمند تشکیل شده از تازه بدوران رسیده های پس از انقلاب حکومتی و وابستگان آنها و دلالان و بازاریها می‌باشد. رشد روزافزون فقر در ایران در این سالها، رشد کلاهدارهای عظیم مالی... آنهم در حکومتی که با شعارهای «حفظ ناموس ملی» و «دفاع از مستضعفین» به میدان آمد، بر هیچکس پنهان نیست. وجود بیکاری گسترده، نداشتن چشم انداز آینده، متمرکز بودن منابع اصلی درآمد در دست حکومتیان و وابستگان، منجر به این شده که ایران، یعنی کشوری که بلحاظ ثروت و پشتوانه ی نفت جزو کشورهای ثروتمند منطقه محسوب می‌شود، با فقر آحاد ملت در این ابعاد فجیع روبرو شود. پدیده ی «دختر فروشی» و حتی «همسر فروشی» در این ابعاد گسترده تنها در چنین جامعه ای ممکن می‌شود. جامعه ای که در آن شکم خالی، دوست و دشمن نمی‌شناسد، جامعه ای که هیچ حرف و ادعای تسلی بخشی برایش نان و آب نمی‌شود، جامعه ای که مفاهیم برایش از معنا تهی می‌شوند، در جامعه ای که معنی کنندگان مفاهیم دروغ می‌گویند.... در چنین جامعه ای و اگر واقعا قلبمان برای آن سرزمین می‌تپد، پیش از هر چیز به روشنگران و محققین و فرهنگیان نیاز داریم که بجای میرا دانستن پدیده ای مانند فحشاء که تنها یکی از هزاران مثال ناهنجاریهاست، از فرم حکومت، به روشنگری بپردازند و بگویند که فرم حکومت چه نقشی در تامین حقوق انسانی همه از کودک گرفته تا بزرگسال و در حفاظت از حیطة ی جان و جسم و روحشان دارد. آری اگر دین از حکومت جدا شود، اگر جمهوری لائیک شود، درست است که فحشا ریشه کن نخواهد شد، اما دفاع قانون از حق «فرد» و اصولا ارزش انسان و حقوق

برابر انسانها صرف نظر از جنسیت ، از فجایعی از این دست که با پشتیبانی سیستماتیک ایدئولوژی حاکم همراه است ، در این ابعاد گسترده جلوگیری خواهد شد ، چرا که معیار قوانین و عمل به آن خواهد بود .
“بد مطلق” در معیارهای جوامع متمدن وجود ندارد . اما در عصر توحش و در حکومت منکر تمدن ، “بدی” مطلق است . هر ادعایی بجز این ، یا تلاشی است برای توجیه ، و یا نتیجه ی بدفهمی مفاهیم . همانطور که اگر امروز در جوامع دمکراتیک ، کسی ادعا کند که “حکومت فاشیستی هیتلری” نیز بجای سرنگون شدن باید نقد می شد و جوانب “خوبش” تقویت ، مورد تمسخر برخی و شکایت برخی دیگر قرار خواهد گرفت .

1 دسامبر 2002

nilofarbeyzaie@gmx.at
www.nbeyzaie.com